

(۵)

بررسی يك بخشنامه

طلاق حکمی، بائن است یا رجعی؟

بخشنامه

۲/۹۵۴۷

۴۳/۶/۱۶

اداره ثبت تهران

رونوشت نامه شماره ۱۱۲-۴۳/۱/۱۲ وزارت دادگستری پیوست
رونوشت نظر مشورتی مورخ ۲۱/۱۰/۴۲ کمیسیون حقوق مدنی اداره
حقوقی برای اطلاع به پیوست ارسال میشود.

مدیر کل ثبت

شماره ۱۱۲ تاریخ ۴۳/۱/۱۲ پیوست دارد - اداره کل ثبت - عین
نظریه مشورتی مورخ ۲۱/۱۰/۴۲ کمیسیون حقوق مدنی اداره حقوقی
در باره تعیین نوع طلاق در موردی که دادگاه زوج را بعلت عدم
پرداخت نفقه و انجام تکالیف زناشویی ملزم به مطلقه نمودن زوجه
کرده جهت اطلاع به پیوست ارسال میشود.

وزیر دادگستری

با توجه باینکه طبق حکم قطعی دادگاه طلاق الزامی زوج است و نه
باختیار او با توجه بملاك ومبنا حکم صادر - عنوان رجوع زوج یا
جهت و علت طلاق منافات دارد وغیر قابل جمع است و بنا بر این طلاق
در خصوص مورد اصولا طلاق حکمی و در حقیقت در حکم طلاق بائن
محسوب میشود. رونوشت برابر اصل است.

۵/۱۳۹۸۶

۴۳/۷/۵

رونوشت برای اطلاع بدفتر ازدواج و طلاق شماره
رئیس اداره ثبت تهران
ارسال می شود.

از آنجا که بنظر نگارنده نظر مشورتی اداره حقوقی ومدلول بخشنامه بالا پایه قانونی ندارد و عمره عملی نیز بر آن بار نیست و بلکه برخلاف مقررات واحکام مذهبی ومصالح اجتماعی است . لذا آنرا مورد بحث وانتقاد قرار میدهیم ،

مقدمتاً

بایستی دانست این بخشنامه مربوط بنگاح و طلاق است که از احوال شخصیه است ومقررات کیش و آئینهادرا مورد احکام مربوطه بنگاح و طلاق دخالت تام دارد وقانون بعنوان تقریر در حدود تشریح ومقررات مذهبی، میتواند مقرراتی داشته باشد . وچنین موضوعی نظیر عنوان ابلاغ واقعی با ابلاغ بخانم یامستخدم خانه یا نظیر تشخیص وتعیین حاکم مورد نظر ماده ۲۸ و ۵۶ و ۵۰۰ قانون مدنی نیست که بتوان شورایعالی ثبت یا اداره حقوقی را یکسره مجاز برای اظهار نظر دانست و در اموریکه مقررات مذهبی واحکام دینی در آنها لازم الرعایه است حتی مجالس مقننه هم نمیتوانند مجاز باشند که بعنوان تشریح برخلاف احکام مذهبی تصمیمی اتخاذ ومقرراتی وضع وتصویب نمایند (۱).

چه جامعه نمیتواند نسبت بانچه مقررات مذهبی واحکام دینی در آنها ملحوظ ولزام الرعایه است وتعمد نیست وغیر قابل استحسان ، بی اعتنا باشد وبایستی دید باین محسوب شدن طلاق اجباری مبتنی به چه مبنائی میتواند باشد واز کدام يك از ادله چهارگانه چنین حکمی قابل استنباط است .

(ادله اربعه)

ادله احکام ومقررات در اسلام عبارت است از ، ۱- کتاب ۲- سنت ۳- عقل ۴- اجماع . و هیچ حکم و تکلیفی (نفیاً یا اثباتاً) اعم از اینکه مربوط بمبادات باشد یا معاملات عقود و ایقاعات وسیاسات وعقوبات بدون آنکه متکی بیکی از ادله اربعه مذکور باشد از نظر شرعی قابل پذیرفتن وترتیب اثر نیست .

۱- بایستی دید مدلول بخشنامه مورد بحث وباصطلاح نظر مشورتی دائر به باین تلقی - شدن طلاق اجباری وحکمی بعلمت عدم انفاق ، نسبت بمسلمین مستند بکدام يك از ادله چهارگانه است . آیا بحکم کتاب است یاسنت یا عقل یا اجماع ؟ ونسبت بسایر کیشها مستند بکدام مبنی است ؟ اما در کتاب که چنین حکمی وجود ندارد - در سنت هم گذشته از آنکه چنین نصی دیده نشده از مجموع

۱- مثلاً اگر شرط صحت طلاق ، حضور عدلین شد نمیتوان قانونی وضع کرد که لزوم این شرط را از بین ببرد ولو بتوان مقرر داشت که طلاق رسمی بایستی در حضور دو عادل ایرانی صورت گیرد همانطور که مقرر شده است زن ایرانی مجاز نیست بدون تشریفات خاصه بامسلمان غیر ایرانی ازدواج نماید وجه خوب بود قانونی هم وضع میشود که مردان ایرانی هم حق ندارند بدون شرایط اضافی مخصوصی با زنان خارجی ازدواج نمایند . معلوم نیست این چه تعدد طلبی است که دیده میشود تمایل شدیدی به ازدواج با بانوان خارجی در جوانان کشور ما پدیدار شده است - خیال می کنند با ازدواج با زنان خارجی تمام مراتب تمدن و مزایای انسانیت را دارا خواهند شد .

نصوص مربوطه بطلاق و انواع و احکام آن و از تعبیر بعضی از اولیای اسلام خلاف آن استنباط میشود و عقل هم نسبت بمواردی اگر حکم بر لزوم رجعی بودن طلاق نکند حکم به باین بودن آن نمیکند .
اجماعی هم (اعم از منقول یا محصل)^۱ در این موضوع وجود ندارد .

بنا بر این معلوم نیست با چه دلیل و استدلال و استنادی نسبت بمسلمین ، میتوان طلاق اجباری و حکمی را باین تلقی نمود یا در حکم باین دانست و باین تلقی شدن آن از جنبه شرعی و مذهبی است یا از نظر قانون و حقوق مدنی . اگر از جنبه مذهبی است از هیچیک از ادله اربعه چنین حکمی استنباط نمیشود - و اداره حقوقی هم مرجعیتی برای اظهار نظر نمیتواند داشته باشد و اگر از نظر قانون است در قانون هم موارد طلاق باین تعیین گردیده است که طلاق اجباری و حکمی از آن موارد بشمار نیامده . اگر نظر مقنن بر این می بود که طلاق اجباری بملت ترك انفاق ، در حکم طلاق باین باشد میتواندست در آخر ماده ۱۱۲۹ اضافه نماید (و در این صورت طلاق باین خواهد بود) یا بر شقوق ماده ۱۱۴۵ طلاق اجباری را هم بشمار آورد . مضافاً باینکه ،

بخشنامه نتیجه عملی ندارد

نظر مشورתי اداره حقوقی بر طبق اشعار بخشنامه ، گذشته از اینکه تطبیق با قانون و شرع ندارد نتیجه عملی هم بر آن نمیتواند مترتب شود - چه اگر شوهر بدفتر طلاق مراجعه و تقاضا کند رجوع او درستون ملاحظات ثبت طلاق وارد و قید شود دفترخانه نمیتواند امتناع کند و بر فرض امتناع دفترخانه ، شوهر میتواند به وسیله تلگراف شهری یا اظهارنامه یا نامه سفارشی مراتب رجوع خود را بدفترخانه اعلام نماید و دفترخانه ناگزیر است مدلول تلگراف یا اظهارنامه را در ستون ملاحظات ثبت طلاق ثبت نماید و در این صورت ازدواج ثانوی زوجه طبق مقررات جاریه غیر- میسر و زوجه بحال بالاتکلیفی باقی خواهد ماند^۲ و بدون ارجاع موضوع بدادگاه شرع و صدور حکم قطعی از بالاتکلیفی خارج نخواهد شد و نتیجه این خواهد بود که نه شوهر دارد و استحقاق نفقه . و نه بی شوهر و آزاد است که بتواند شوهر دیگری اختیار کند .

چه تشخیص اینکه نوع طلاق در مورد خاص ، رجعی است یا باین و غیر قابل رجوع از صلاحیت دادگاه شرع است نه از صلاحیت اداره حقوقی و دادگاههای عمومی و از لحاظ قواعد حقوقی ،
اصل رجعی بودن و بقاء حق رجوع است نه زوال و سقوط آن - و نظر اداره حقوقی هم نمیتواند برای دادگاه شرع الزام آور باشد .

بدیهی است دعوی هم بایستی بطرفیت زوج (که مجبور بطلاق میشود) و رجوع نموده طرح

شود .

مجملاً معلوم نیست منظور از بخشنامه مزبور چیست . اگر انشاء قانون یا تفسیر آنست که از وظائف خاصه مجلس شورای ملی است و اگر تفسیر قضائی است در صلاحیت مراجع اداری دستگاههای

۱- فرق بین اجماع منقول و محصل بر اهل فن پوشیده نیست .

۲- دفاتر ازدواج نمیتوانند ازدواج مطلقه را بدون استعمال ازدفتر رسمی طلاق انجام و ثبت نمایند و با استعمال دفتر طلاق ناچار است مدلول اظهارنامه را دائر بر رجوع در پاسخ اظهار نماید .

قضائی نیست و اگر صرفاً بعنوان استحسان يك نظر مشورتیست چه اثری بر آن میتواند مترتب باشد و بجه منظوری يك نظر باصطلاح مشورتی که تارو بود آن بی مبناست بصورت بخشنامه لازم الاتباعی ابلاغ شده .

(نظر مشورتی و بخشنامه بی منطق است)

معلوم نیست در موردیکه شوهر - پس از وقوع طلاق اجباری بعلمت عدم تمکن از انفاق بایک بلیت بخت آزمائی یا با مرگ يك مورث ثروتمند ، متمکن از انفاق و تأدیبه نفقه زوجه بشود یا خود زوجه که فقط بعلمت مضیقه مالی وعدم انفاق ، تقاضای طلاق نهوده بموجب و وسیله غیر مترقبه ثروتمند شود و بارفع محذور، مایل بادامه زناشویی باشوهر سابق خود باشد باچه فلسفه و منطقی بتعلیل علیل (رجوع زوج با جهت و علت طلاق منافات دارد) که در بخشنامه ذکر شده نبایستی حق رجوع داشته باشد و علت و جهت طلاق چگونه میتواند موجب قلب ماهیت نوع آن گردد و با چه قاعده و کدام مبنای حقوقی (در حکم طلاق بائن محسوب میشود) که بخشنامه اشعار دارد .

با اینکه علت محدثه در همه موارد علت مبقیه نیست (یعنی اگر علتی برای وجود و پیدایش يك وضعی شد ، لازم نکرده است برای ادامه آن وضع هم علت داشته باشد).

معلوم نیست چرا در نظر اداره حقوقی علت بقاء حق رجوع امکان رفع مانع و تغییر موجبات جدائی قطعی و زوال علت طلاق فرض نشده که بمقتضای قاعده (اذا زال المانع بطل الممنوع) با متمکن شدن زوج و حاضر شدن برای انفاق یا انصراف زوجه از نفقه، حق رجوع قائل باشد؛ استدلال اداره حقوقی برای بائن تلقی شدن طلاق و سقوط حق رجوع ملاک شرعی و مبنای قانونی ندارد . اگر استحسانات در امور تبدیلی موجب قلب ماهیت و تبدیل موضوع و تغییر حکم و ایجاد یا سلب حق بشود چرا این طور علت تراشی نشود که چون بهمان درجه که ازدواج و دوام آن موضوعاً مطلوب و محبوب شارع و مقنن است ، طلاق و جدائی و ادامه جدائی ذاتاً مبنیض شارع و منفور مقنن است و لذا قیود و شروط سختی برای آن مقرر شده و نظر شارع و مقنن بر این است که حتی المقدور جدائی بین دو همسر (مخصوصاً اگر دارای اولاد باشند) قطعی نشود و اگر بنا باشد در مورد طلاق اجباری ، حق رجوع بلکه حکم رجوع (۱) از بین برود و لو علت طلاق و موجب جدائی قطعی تغییر کرده باشد برخلاف فلسفه و منطق (قبول شده) و مقصود از جعل حق رجوع است بنا بر این در طلاق اجباری بعلمت ترك انفاق هم حق رجوع باقی خواهد بود .

بدیهی است نه این فلسفه و علت تراشی که با واقعیت سازگار تر است صحیح است و نه آن علت و فلسفه تراشی بخشنامه و خلاصه آنکه حق رجوع در طلاق امریست تبدیلی که شرعاً و قانوناً مقرر شده و از بین نمیرود مگر در موردیکه با تصریح و غیر قابل خدشه قانونی سلب و اسقاط شده باشد و چنین نصی در مورد طلاق اجباری وجود ندارد .

مسلم است مقنن برای اینکه از امکانات جدائی دو همسر بکاهد و آنرا در محدوده موارد ضرورت که راهی جز جدائی نیست محدود کند شروط سختی را برای انجام طلاق مقرر داشته و پس از آنهم برای اینکه مجدد آراشته پاره شده و علقه قطع شده را وصل نماید موجباتی فراهم و تسهیلاتی قائل گردیده . از یکطرف دستور داده که مطلقه نبایستی در ایام عده از خانه شوهر خود خارج شود و

۱- فرق بین حق و حکم بر اهل نظر از اهل فن پوشیده نیست .

شوهر را مکلف نموده او را مانند سابق در منزل خود نگهداری کند و بزوجه هم دستور داده از جلوه -
گری و خودنمایی در مقابل شوهر سابق خود امتناع نکند و از طرفی مقرر فرموده بایک چشمک شوهر
ویک لب خند هم سر رجوع بعمل آمده ورشته قطع شده وصل میگردد - آن تزیینات را برای جدائی
و تسهیلات را برای تجدید حیات اجتماعی دو همسر برای چه قائل شده ؟ برای اینکه جدائی قطعی
بین دو همسر در نظر مقنن و منطبق شارع مبعوض و منفور است - اداره حقوقی حق ندارد با اظهار نظر (و
تعلیل علیل) برخلاف مقصود و مطلوب واقعی شارع و مقنن فلسفه و منطق شارع و مقنن را که بر مصالح
اجتماعی استوار است خنثی نماید. اگر نصوص قانونی ملاک اظهار نظرهای قضائیت کدام نص قانونی طلاق
اجباری را طلاق بائن دانسته است ؟

حکم تکلیفی . اثر وضعی

گویا اداره حقوقی این نظریه را از نظریه بعضی از علمای عامه بدون توجه بمقصد آنها اقتباس
نموده است چه بعضی از فقهای عامه معتقدند ترك انفاق موجب حق فسخ برای زوجه است و در فسخ
که بهم زدن عقد است رجوع مورد پیدا نمیکنند و بعضی از فقهای عامه معتقدند رجوع شوهر بعد از
طلاق بعلت عدم انفاق بحکم تکلیفی حرام است نه آنکه اگر رجوع کرد رجوع ناصحیح و بی اثر باشد
همانطور که بعضی از فقهای شیعه میگویند ؛ تصرف در مال مشترک بدون اجازه شریک حرام است و
بتصرف و بقبض غیر دادن مال مشترک هم تصرف در آنست و اگر شخصی سهم خود را از مال مشترک
اجاره دهد یا وقف کند یا همه نماید و مال مشترک را بدون اجازه شریک بتصرف مستأجر و بقبض
موقوف علیه یا متهدب بدهد چون تصرف غیر مجاز کرده مرتکب عمل حرامی شده است ولی قبض که
شرط صحت وقف و هبه است صورت گرفته و هبه و وقف تحقق یافته است . یا داخل شدن در معامله
دیگری (۱) حرام است ولی اگر شد معامله باطل نیست. یا قانون میگوید ازدواج در خارج از دفتر رسمی
یا ازدواج دختر ۱۶ ساله ممنوع است و مجازات دارد یا ازدواج ایرانی با غیر ایرانی بدون اجازه
دولت غیر مجاز است و نمیگوید و نمیتواند بگوید اگر چنین ازدواجی واقع شد صحیح نیست و باطل
است یا چنانچه بعضی از علما باستناد اخباری ازدواج با معتادین مسکرات و قمار را حرام میدانند ولی
اگر با چنین اشخاصی ازدواج شد ازدواج باطل نیست (۲). بعضی از فقهای عامه هم معتقدند رجوع بزوجه که
بعلت عدم انفاق مطلقه شده حرام است نه آنکه بی اثر باشد و عبارت دیگر حکم تکلیفی رافع اثر وضعی
نیست و بعضی از فقهای بعضی از فرق عامه هم معتقدند با ترك انفاق، زوجه حق فسخ نکاح را دارد نه احتیاج
بطلاق و از جهت فسخ که بهم زدن عقد است حق رجوع ندارد چه رجوع نسبت بطلاق است نه نسبت بانحلال
نکاح از طریق فسخ کما اینکه در نظر فقهای شیعه و در قانون هم با فسخ بملل و موجبات مصرحه در
مواد ۱۱۲۱ و ۱۱۲۲ و ۱۱۲۳ رجوعی ممکن نیست و انحلال نکاح بفسخ قطعی است . در هر صورت ،
بائنی تلقی شدن طلاق بعلت عدم انفاق از نظر قانون و از نظر مبانی حقوق اسلامی مخصوصاً رویه شیعه
مبنائی ندارد .

و اگر مقصود این بوده که از سوء استفاده و رجوع بی مورد شوهر جلوگیری شود یعنی در

۱- وارد شدن در معامله دیگران که در اصطلاح فقها به (سوم) تعبیر شده از نظر مقررات
مذهبی و احکام دینی حرام است .

۲- اگر بنا باشد ازدواج با چنین اشخاصی باطل باشد کمتر ازدواجی در این عصر طلائی صحیح
خواهد بود . تعداد مغازه های مشروب فروشی را در پایتخت کشور اسلامی با تعداد نانوائیها مقایسه
کنیم تا وضعیت اجتماعی خود را تشخیص دهید .

مواردیکه علت جدائی و طلاق ادامه دارد رجوعی نشود این جلوگیری خیلی ساده و راه صحیحی دارد که در مقاله دیگری بیان خواهد شد .

طلاق اجباری و احکام طلاق بائن

معلوم نیست در نظر اداره حقوقی طلاق اجباری در سایر احکام و آثار خاصه و مترتبه بر نوع طلاق رجعی هم مانند احکام طلاق بائن است یا بر طبق مقررات و احکام طلاق رجعی؟ یعنی در مدت عده زن حق نفقه دارد یا نه و اگر در مدت عده زن یا شوهر فوت شوند از یکدیگر ارث میبرند یا نه؟ و پس از چنین طلاقی قبل از انقضاء عده میتواند با خواهر مطلقه ازدواج کند یا نه و اگر پس از طلاق، بخواهد با دختر برادر مطلقه خود بدون اجازه او ازدواج کند میتواند یا نه و بالجمله تمام احکام خاصه طلاق بائن هم نسبت به چنین طلاقی جاری است یا نه؟ گویا تصور شده با این نظر مشورتی کمکی بوجه شده و از اوراق معذور گردیده است در صورتیکه اگر در سایر احکام هم طلاق اجباری، بائن تلقی شود ضرری متوجه زوجه شده و از حقوق مسلمی محروم خواهد شد که از جمله نفقه ایام عده و ارث است .

نکته قابل توجه

بایستی دانست در همه اقوام و پیروان همه کیشها نفقه زوجه بر شوهر الزامی نیست که با ترك آن مجوزی برای اجبار بطلاق باشد و در بعضی از اقوام و کیشها در هیچ حالتی طلاق جایز و انجام پذیر نیست تا ماده ۱۱۳۳ که بطور مطلق و عموم بیان شده بتواند مورد عمل واقع شود و در بعضی از اقوام و مقررات بعضی کیشها فقط در مورد ثبوت انحراف زن، طلاق انجام پذیر میشود آنهم با شرط و توقیود خاصی که در این موارد و در این اقوام و پیروان این کیشها اجبار بطلاق بعلت ترك انفاق باستناد ماده ۱۱۲۹ قانون مدنی ممکن نخواهد بود و ماده ۲۱۴ قانون کیفر هم بصورتیکه تعبیر شده نسبت به تمام افراد جامعه و تمام اقوام و پیروان کلیه کیشها قابل اجرا و اعمال نیست چه تعبیر ماده ۲۱۴ مشعر است که شوهر با استنکاف از انفاق و امتناع از طلاق قابل تعقیب کیفریست و اگر شوهر حاضر برای طلاق بود ولی طلاق در کیش و عادات مسلمه او انجام پذیر نباشد با ظاهر تعبیر ماده مزبور از جهت ترك انفاق هم قابل تعقیب و مجازات نخواهد شد . لذا ماده ۲۱۴ قانون کیفر هم بایستی بطوری اصلاح شود که با ترك انفاق با بقاء زوجیت شوهر قابل تعقیب باشد اعم از اینکه طلاق جایز و امکان داشته باشد یا نه و بعمارت دیگر نفقه بر ای زوجه حق ناشی از قانون است که شوهر با بقاء زوجیت ملزم بآن است و با ترك آن قابل تعقیب کیفری باشد اعم از آنکه طلاق در کیش و عادات مسلمه شوهر جایز و انجام پذیر باشد یا نباشد .

مجملاً قانون مدنی ایران نسبت بارت و وصیت و نکاح و طلاق و سایر احوال شخصیه فقط ناظر بمقررات اسلام و مذهب جعفریست در صورتیکه کشور و ملت ایران شامل اقلیتهای مذهبی دیگری از قبیل صائبی و کلیمی و زردشتی و ارمنی هم هست که هر يك احکام و مقررات خاصی نسبت بامور مذکور خود دارند . و قانون مدنی که موضوعاً تحکیم کننده و مبین روابط حقوقی بین افراد يك جامعه و اجتماع است بایستی (دور از احکام خاصه بهر دسته) بنحوی باشد که نسبت بتمام افراد یکسان لازم - الاتباع و قابل عمل و اجرا باشد .

قانون مدنی میتواند مقردارد دختر قبل از سن ۱۶ و پسر قبل از ۱۸ سال بایستی ازدواج

نمایند و شوهر بایستی نفقه زوجه خود را تأدیه کند یا زن ایرانی بدون موافقت دولت نبایستی با مرد خارجی ازدواج نماید ولی نمیتواند مقرر دارد شخص با دختر عمودختر خاله میتواند ازدواج کند و با دختر برادر و دختر خواهر نمیتواند - چه ازدواج يك مسیحی گریگوریان با دختر عمو اگر واقع شود صحیح نیست و ازدواج يك کلیسی وزرتشتی با دختر برادر و دختر خواهر صحیح است قانون مدنی نبایستی مقرر دارد وصیت تا حد ثلث نافذ وارث پسر دو برادر دختر است چه این امور از احوال شخصیه است که مقررات مذهبی در آن دخالت دارد و نسبت بتمام افراد يك جامعه و ملت یکسان نیست . مثلاً در مورد نکاح با اقارب بعضی از شقوق ماده ۱۰۴۵ منحصر است به پسران آئین اسلام و در کلیسی ها وزرتشتیه اقارب قسمتهائی از شقوق ماده من بوراست و قرابت رضاعی مورد نظر ماده ۱۰۴۶ فقط در پسران اسلام با اختلاف در مذاهب مختلفه نسبت بشروط از موانع است و در پسران سایر کیشها از موانع نیست و ماده ۱۰۵۳ در غیر مسلمان اصلا مورد پیدانمیکند و با وضع ماده ۱۰۵۹ لازم بود نسبت بموردیکه زوجه غیر مسلمان مسلمان شود و شوهر به کیش سابق خود باقی باشد بر شقوق ماده ۱۱۲۰ اضافه شده باشد و ماده ۱۰۷۵ فقط برای فرقه شیعه اثناعشری از فرق اسلامی انجام پذیر است (۱) و در سایر فرق اسلامی و سایر کیشها انجام پذیر نیست و ماده ۱۰۷۸ و مواد بعدی آن و بسیاری از مواد قبلی در پسران همه کیشها لازم الرعایه نیست و اثر حقوقی ندارد و بالعجله مقررات قانون مدنی در کلیه احوال شخصیه ناظر بمقررات اسلام و فرقه شیعه اثناعشری است و امور مربوط ، باحوال شخصیه از قبیل نکاح و طلاق و وصیت وارث که بر حسب عادات متداوله و مقررات کیشها متفاوت است نبایستی از مقررات قانونی مدنی که بایستی نسبت بتمام افراد يك ملت یکسان قابل عمل باشد قرا داده شود چنانچه در سایر کشورهای اسلامی هم احوال شخصیه از مقررات قانونی مدنی قرا داده نشده است . لذا سایر کشورهای اسلامی نیازی بماده واحده نظیر ماده واحده مصوب ۱۳۱۲ کشور ما نداشته اند و همین ماده واحده از جهات مختلف مشکلات زیادی به بار آورده و از جمله شق ۲ ماده من بوراست که در موردیکه یکی از ورثه متوفی غیر مسلمان ، مسلمان باشد رعایت قواعد متداوله در مذهب متوفی مخالف با قواعد و احکام مسلمه اسلام خواهد بود .

« ناسفته نماید »

در اقلیت های مذهبی ایران فقط احکام نکاح و طلاق و سایر احوال شخصیه کلیه ها را میتوان بريك پایه و اساسی استوار دانست و آن کتاب مقدس تورات است که علمای یهود تورات را مورد تفسیر و تأویل و بحث قرار داده و احکام و روابط حقوقی و نظام اجتماعی و سیاسات و عقوبات را بر مبنای آن پایه گذاری و تقریباً هزار و شصت سال قبل ظرف دو بیست سال کتابی مشتمل بر احکام بر مبنای تورات بنام (تلمود) تألیف نمودند و آخرین کتاب احکام یهود که فعلاً مورد عمل است و میتوان آنرا عصاره تلمود دانست معروف بکتاب (ابن هاعزروخوشن مشوات) است که تقریباً چهار صد و هفتاد سال قبل تألیف شده است و گرچه کتاب من بور از لحاظ تطبیق با واقعیت تورات همین تورات تحریف شده و از نظر منطق حقوق بسیار فقیر است ولی از جهت کثرت فروع و بدست آمدن زمینه فکری علمای یهود شایان توجه و شایسته مطالعه است (۲) و متأسفانه تا کنون بفارسی ترجمه

۱- در خارج از ایران بیکی از دانشمندان عامه بر خورد نمودم که منقطعاً داشت در پاسخ ایراد اینجانب اظهار نمود همان ملاکی که در نظر سایرین دلیل عدم جواز ازدواج متمه است در نظر اینجانب دلیل جواز آنست میخواست بگوید چیزی که از طرف پیغمبر اسلام تجویز و تشریح شده با تحریم دیگران نامشروع نمیشود .

۲- سابقین یهود همواره کوشش داشته اند که احکام و مقررات تورات را با خواسته های خود تطبیق کنند نه اعمال خود را بر واقعیات آن وفق و استوار نمایند (همانطور که دستگامهای امروزه ما هم قانون را با خواسته های خود تطبیق میکنند) .

چه خوب بود بجای کلاه شرعی درست کردن با تطبیق اعمال و خواسته ها با ظاهر الفاظ و عبارات تأویل شده به واقعیت طلبی و حقیقت جوئی کتاب مقدس و آسمانی تورات توجه شده باشد .

نشده است و آنچه از منابع احکام یهود اعم از تورات و کتب فقهی و احکامی آنها مستنتف است و از آیه ۱ تا آیه ۵ باب ۲۴ سفر تثئیه تورات و بند ۳ فصل ۱۵۴ کتاب (ابن هاعزر) مفهوم میشود ، شوهر کلیمی پس از طلاق زوجه خود تا وقتیکه شوهر نکرده باشد (بدون اینکه محدود بمدتی باشد) حق دارد مجدداً او را بهمسری خود بپذیرد و پس از آنکه شوهر دیگری اختیار کرد بر شوهر اول حرام ابدی میشود و اگر شوهر دوم فوت شود یا او را طلاق دهد شوهر اول نمیتواند مجدداً با او ازدواج نماید و از این حکم اولاد حضرت هارون که سید یهود محسوبند و احکام خاص و مزایای خاصی دارند مستثنی هستند و اولاد هارون طبق آیه ۱۴ و ۷ باب ۲۱ سفر لایان تورات حق ندارند با زن غیر باکره و شوهر مرده و مطلقه ازدواج نمایند و با اینکه آیه ۷ و ۱۴ مرقوم از مطلقه خود آنها انصراف دارد - علمای یهود معتقدند اولاد هارون حق ندارند حتی مطلقه خود را هم مجدداً بهمسری بپذیرند .

و از جمله احکام قابل توجه تورات بطوریکه در باب ۲۵ سفر تثئیه مقرر شده این است که مرد کلیمی ملزم است با بیوه برادر بی فرزند خود ازدواج نماید و در صورت استکف و عدم امکان اجبار او در حضور مشایخ یهود بایستی با تحمل اهانت کننده شدن کفش از پا با تشریفات خاص و انداختن آب دهن بروی او برای همیشه در جامعه یهود ننگین باشد . رفع تناقض بین آیه ۲۱ باب ۲۰ سفر لایان تورات با آیه ۵ باب ۲۵ سفر تثئیه که اولی ازدواج با زن برادر را تحریم و دومی آنرا تکلیف نموده است با علمای یهود است که وجه جمع بین دو آیه را بیان کنند . و آنچه بنظر میرسد شاید بتوان بین دو آیه مذکور وجه جمعی باین نحو قائل شد که آیه ۲۱ باب ۲۰ لایان را ناظر بمطلقه برادر دانست که ازدواج با مطلقه برادر را حرام نموده است و آیه ۵ باب ۲۵ سفر تثئیه ناظر به بیوه برادر فاقد فرزند است که برادر شوهر را مکلف نموده پس از مرگ برادر خود با بیوه او ازدواج نماید . وجه جمع دیگری بین تناقض ظاهری دو آیه مزبور بنظر نمیرسد (تا نظر علمای یهود چه باشد).

ترجمه تورات هم صحیح نیست

بایستی دانست همانطور که ترجمه فارسی قرآن تطابق و بلکه تشابهی با اصل ندارد ترجمه فارسی تورات هم مطابقت کامل با اصل عبری ندارد و مترجمین تورات در هر موردی که کلمه برای معنی اصل در ترجمه نمی یافتند بمعنی و مصداق دیگری ترجمه میکردند مثلاً کلمه عبری (تن شامیت) را در آیه ۳۰ باب ۱۱ سفر لایان که در مقام بیان و تمییز حیوانات حرام گوشت است به (بوقلمون) که ظاهراً پس از کشف آمریکا در شرق شناخته شده و از مرغان حلال گوشت است ترجمه نموده اند در صورتیکه مترجمین عبری تورات کلمه مزبور را به (حریاء) ترجمه نموده اند که حیوان چهارپای صحرائی است و در آفتاب برنکهای مختلفی جلوه میکند و از این نظر اشخاص متلون و متغیر - الحال را بآن حیوان تشبیه و مثل میزنند و نام فارسی آن حیوان را اینجانب هم مانند مترجمین فارسی تورات نمیدانم . بهر حال ترجمه کلمه عبری (تن شامیت) به بوقلمون بهیچوجه صحیح نیست و با چهار حیوان دیگر هم که در آیه مذکور بیان شده تناسب و سنخیت ندارد . و فن انشاء ابادارد که در یک عبارت چهار حیوان مشابه و از یک سنخ بایک حیوان غیر مشابه بیان و مورد حکم قرار داده شود مخصوصاً در صورتیکه در آیات دیگر سنخ آن حیوان هم مورد حکم قرار گرفته است و کلمه عبری (تن شامیت) بمرغی شبیه مرغ چند که فقط شبها برای ارتزاق بحرکت در میآید معنی شده است و در هر حال بوقلمون که در ترجمه فارسی ذکر شده مورد نظر آیه مزبور تورات نیست . بسیاری از حیوانات که از چرندگان یا درندگان یا پرندگان هستند در ترجمه فارسی تورات بحشرات ترجمه شده است که بحث در این زمینه خارج از مقصود فعلی است .